

معرفی چند کتاب درباره نسل‌کشی بزرگ سربرنیتسا به بهانه پیاده‌روی سالانه مارش میرا

زخم‌ها سخن می‌گویند

یونس فردوس

روزنامه‌نگار

باید متولد نیمه اول دهه ۶۰ به قبل باشید که وقتی نام بوسنی و هرزگوین می‌آید تصاویری در ذهنتان نقش ببندد. یعنی متولدین نیمه اول دهه ۶۰ و قبل از آن بهتر یادشان می‌آید ماجراهای بوسنی را، ماجراهایی که آن سال‌ها تلویزیون تصاویری از آن نشان می‌داد. البته این حرف معنایش این نیست که مثلاً متولدین بعد از این تاریخ چیزی درباره بوسنی نمی‌دانند یا تصویری در ذهنشان نیست، ولی به عنوان شاهد اتفاقات طبیعتاً لازم است چنین سن و سالی داشته باشید وگرنه بعد از آن اغلب اطلاعاتی که داریم حاصل مطالعه و تحقیق است که البته بد نیست. یعنی یا مستند دیده‌ایم یا کتاب خوانده‌ایم یا پای حرف‌های یکی از همان شاهدان عینی نشسته‌ایم. به‌هر صورت ۲۵ سال پیش نسل‌کشی بزرگی در قاره سبز اتفاق افتاد و بیش از ۸۰۰۰ زن و مرد و کودک به دست صرب‌ها قتل‌عام شدند و صلح بانان سازمان ملل نیز که مسؤول حفاظت از امنیت منطقه بودند واکنشی به این قتل‌عام تاریخی نشان ندانند. حضور امدادی و مستشاری ایران به منظور حمایت از مظلوم، عاملی است که احتمالاً بسیاری از ایرانی‌ها تصویری از این اتفاقات را در خاطر دارند. در غیر این صورت شاید امروز بوسنی و کشتار سربرنیتسا برای بسیاری از ما صفحه‌ای در ویکی‌پدیای فارسی بود و چیز بیشتری از این اتفاق نمی‌دانستیم. اما قرابت‌های فرهنگی از جمله مسلمان بودن قتل‌عام‌شوندگان عاملی است که امروز بیشتر درباره آنها می‌خوانیم و می‌شنویم.

حالا هر ساله برای یادبود قربانیان این جنایت مسیری صدکیلومتری در دل جنگل طی می‌شود تا جنایت‌ها محکوم و پیام صلح به سراسر جهان ارسال شود. «مارش میرا» به معنای «راهپیمایی زندگی» مسیری عکس‌راهی که قربانیان در سال ۹۵ میلادی طی کرده‌اند طی می‌شود، در واقع آنها جاده مرگ را برعکس طی می‌کنند تا پیام زندگی و صلح را به جهان مخابره کنند. در این گزارش مروری داشته‌ایم بر چند کتاب که در آنها بوسنی و نسل‌کشی تاریخی این کشور موضوعیت دارد.

مارش میرا

این کتاب را می‌توان مؤثرترین کتاب در معرفی راهپیمایی صلح معرفی کرد. اثری که به‌تازگی در ایران ترجمه شده، ولی در میان مخاطبان جهانی اثری شناخته شده است. نویسنده در این کتاب با بیانی داستانی سعی کرده وحشت و اضطراب حاکم بر جاده مرگ را برای خواننده به تصویر بکشد. کتاب مارش میرا که صادق سلیموویچ آن را نوشته و به زبان‌های مختلفی ترجمه شده، حالا توسط نشر پرند به ایران رسیده است. نویسنده تلاش کرده نشان دهد چگونه انسان‌ها در مسیری که انسانیت در آن دیده نمی‌شود قدم می‌گذارند و از ۱۵ هزار نفر جنگ‌زده بیش از ۸۰۰۰ نفرشان ناپدید یا کشته می‌شوند. اتفاقی که بعد از جنگ دوم جهانی، بزرگ‌ترین قتل‌عام در تاریخ اروپای جدید محسوب می‌شود. کشتگانی که هنوز تفحص و جست‌وجو برای یافتن‌شان ادامه دارد. این کتاب روایتی بر مبنای واقعیت از هفت شهروند بوسنیایی است که در این مسیر با هم به سمت زندگی حرکت می‌کنند.

اتفاقاتی که در کتاب بازگو می‌شود به قدری تکان‌دهنده است که توانسته توجه جهان را به سمت خود معطوف کند. ماجراهایی که شخصیت‌های این کتاب در آن از سر می‌گذارند سبب می‌شود خواننده در عمق روی دیگر سکه انسان‌ها که همان درندگی است دست و پا بزند و تلاش کند هرچه زودتر کابوس این کتاب تمام شود.



هر ساله
برای یادبود
قربانیان
این جنایت
مسیری
صدکیلومتری
در دل جنگل
طی می‌شود
تا جنایت‌ها
محکوم و
پیام صلح به
سراسر جهان
ارسال شود

نبرد برای سارایوو

شاید خواندن خاطرات یک پلیس آن هم از محاصره جالب باشد. شهری که در گیرودار یک جنگ محاصره می‌شود و حالا روایت فرمانده پلیس این شهر، کریم لوچارویچ، دست به دست می‌شود و کیلومترها طی می‌کند تا اینجا به دست ما برسد. این کتاب که یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها با محوریت جنگ بوسنی است اتفاقات سخت‌ترین و پیچیده‌ترین سال محاصره بوسنی را بازخوانی کرده است. سعیدعابدپور، مترجم این کتاب است ولی مهدی قزلی دست به بازنویسی متن زده و آن را برای مخاطب فارسی‌زبان آماده کرده‌اند. شاید اصلی‌ترین تفاوت این کتاب با کتاب‌های مشابه در زمینه جنگ بوسنی ماجرای رشادت‌ها و تلاش‌های رزمندگان مسلمان بوسنیایی باشد که در این کتاب خواننده از سر می‌گذارند. تلاش‌هایی که اگر نام مجاهدت روی آنها بگذاریم راه دوری نرفته‌ایم، زیرا این مجاهدت‌ها زمینه تغییر روند جنگ را رقم می‌زند. بیشتر کتاب‌های مرتبط با جنگ بوسنی روایت ظلم‌هایی است که توسط چتیک‌ها بر مسلمانان گذشته است. لوچارویچ علاوه بر نقل جنگ و گریزهای سال اول جنگ نگاهی تحلیلی و موشکافانه به اوضاع منطقه و اروپا و حتی تاریخ بالکان دارد و هویت مسلمانان این منطقه را در گذر زمان یادآوری می‌کند. این کتاب خاطرات رزمندگانی را مرور می‌کند که با دست خالی در برابر نصف اروپا ایستادند و طولانی‌ترین محاصره نظامی تاریخ را با شکست مواجه کردند.

کارت‌پستال‌هایی از گور

امیر سولیایگیچ از استادان علوم سیاسی در سارایوو، نخستین گزارش از محاصره را که توسط یک بوسنیایی به زبان انگلیسی نوشته شده، منتشر کرد. همین قدر که یک نفر شاهد این وقایع باشد کفایت می‌کند، اما سولیایگیچ به زیبایی آنها را نوشته است. در این کتاب ما روایت یک انسان خشمگین از محاصره را مرور نمی‌کنیم که چون در محاصره قرار گرفته عصبانی است، بلکه نویسنده با چیره‌دستی کاری کرده که شما با زوایای مختلف محاصره روبه‌رو شوید. جزئیاتی که در کتاب از زندگی در محاصره ارائه شده به قدری هست که بتواند خوراک خوبی برای روایت‌های تاریخی باشد. جزئیات جدیدی که در آن ما با زندگی در محاصره بیشتر آشنا می‌شویم. او در ۱۷ سالگی تجربه محاصره را کسب کرده و با آموختن زبان انگلیسی به عنوان مترجم نیروهای سازمان ملل متحد ظاهر شده است. او می‌نویسد: «من زنده‌ام، زیرا ژنرال ملادیچ (فرمانده صرب‌های بوسنی) در همان روز احساس خدایی می‌کرد. او قدرت مطلق برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی و مرگ داشت. من عادت کرده بودم ماه‌ها خوابش را ببینم و خودم را برای مواجهه با او آماده کنم... زمانی که می‌خواستم به خودم توضیح دهم که چرا او مرا مستثنی کرده، احساس می‌کردم دیوانه شده‌ام، من هم می‌باید برای او به اندازه دوستانم که توسط او اعدام و قتل‌عام شدند، ناچیز می‌نمودم. اما هرگز پاسخی پیدا نکردم. از بهار ۱۹۹۲ تا جولای ۱۹۹۵، سربرنیتسا و مناطق اطراف آن توسط سربازان ژنرال ملادیچ محاصره شدند. این یک محاصره بی‌رحمانه بود و البته پایان آن بی‌رحمانه‌تر. در واقع، دادگاه رسیدگی به جنایات جنگی سازمان ملل متحد در لاهه آن را نسل‌کشی نامیده است.» داستان سولیایگیچ، به هیچ وجه یک داستان مظلوم‌نمایانه درباره قربانیانی نیست که توسط دنیای خارج به آنها خیانت شده است. او به ما یک داستان کامل تحویل می‌دهد، کامل‌ترین روایتی که کسی بتواند بدون این‌که گلوله‌ای در سرش جای گرفته باشد نقل کند.

